

# نقد از چشم منتقدان

سید حسن اسلامی<sup>۱</sup>

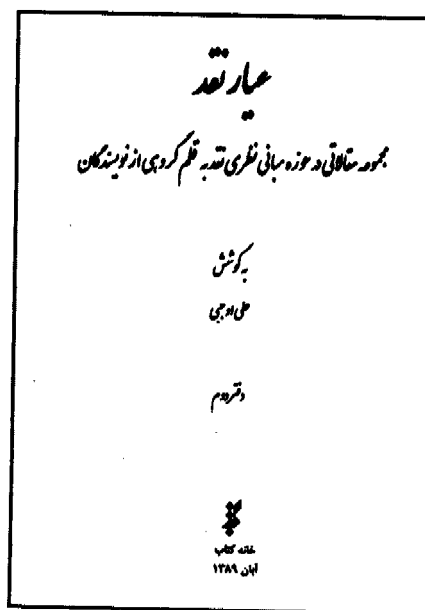
گذشت آن زمانی که منتقدان بدنام می شدند و بهره شان دشنامی چند و نگاهی تحقیرآمیز، و این اتهام بود که از سر ناتوانی در پوستین نویسندگان افتاده اند. ظاهر آقرار است به تدریج این مهمانان ناخوانده به رسمیت شناخته شوند و نه تنها وجودشان تحمل گردد که گاه نیز دست نوازشی بر سرشان کشیده و از کارشان قدردانی شود. برگزاری جشنواره نقد کتاب و گرامی داشت منتقدان برتر و نشر مجدد نقدهایشان در مجموعه های خاص، این نوید را می دهد که بر خلاف پیش بینی بدبینانه صائب تبریزی، می توان با نقد زندگی کرد و تهیدست از بازار بیرون نرفت؛ لذا بهتر است که این بیت صائب را گویای «زمانه عسرت» منتقدان بدانیم:

هر که اوقات کند صرف به نقادی خلق

می رود زود تهیدست ز بازار برون

ظاهر آ ورق برگشته است و مجموعه حاضر، شاهد صدق آن. این دفتر نتیجه همت گردانندگان خانه کتاب و جشنواره نقد کتاب است و در آن کوشش شده است ماهیت، کنش، ابعاد، اخلاق، و آفات نقد گزارش و تحلیل و به مناسبت هفته کتاب منتشر شود. حاصل آن، هجده مقاله است که نقد را از زوایای گوناگون کاویده است. نویسندگان آن نیز به نوعی خود دست اندرکار نقد و گرم کننده بازار آن هستند. این مجموعه به نحوی «نقد حال ما» و آینه نقد کتاب در کشور است. نشر چنین آثاری و تشویق منتقدان، زمینه ساز شکل گیری نقدی روشمند، فنی و عالمانه در کشور خواهد شد که خود به زاینده گی و بالندگی علم یاری می رساند. به سامان دهندگان و نویسندگان این دفتر،

۱. دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب.



عیار نقد: مجموعه مقالاتی در حوزه مبانی نظری نقد؛ به قلم گروهی از نویسندگان؛ به کوشش علی اوجبی؛ دفتر دوم، تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۹، ۲۲۶ ص.

به خصوص آقایان شجاعی و اوجبی و خانم حقانی، خسته نباشید می‌گوییم و امیدواریم، شاهد دفترهای دیگر آن باشیم.

از آن جا که شناخت مدعیات اساسی این دفتر، برای کسانی که نقد می‌ورزند و با نویسندگان دست به یقه می‌شوند و آن را تکلیف خود می‌دانند، فریضه‌ای است عینی، به اختصار آن را مرور می‌کنیم تا فریضه خویش را به جای آورده باشیم.

احمد ابومحبوب، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، در اولین مقاله این دفتر، «نقد و قدسیت متن»، این ادعا را پیش می‌کشد که برای شناخت جهان باید شجاع بود و به مواجهه با ناشناخته‌ها تن در داد. لازمه نقد ادبی نیز شجاعت رویارویی با متن، یا جهان ادبی است که خود نیازمند مقدس ندانستن آن و نهراسیدن از مؤلف آن است. اگر پیشاپیش برای کسانی مانند مولانا تقدس قائل باشیم، هرگز توان نقد و تحلیل شعر او را نخواهیم داشت، بلکه تنها توان خود را برای دانستن و نگاه منفعلانه به متن صرف خواهیم کرد.

محمد اسفندیاری، پژوهشگر حوزه دین، در مقاله «تعصب و آزادگی»، به تشریح این دو مفهوم و ویژگی‌های متعصبان دست می‌زند. وی نخست با تفکیک دو نوع تفسیر از تعصب، به تحلیل تعصب منفی، به معنای وابستگی‌های خود را بر حق و حقیقت مقدم داشتن، روی می‌آورد و آن را در برابر آزادی و آزادگی می‌نهد. در ادامه وی صفات متعصبان را این گونه بر می‌شمارد: ۱. رابطه‌گرایی و میان‌خودی و نخودی مرز کشیدن؛ ۲. عقیده پرستی و آن را بر حقیقت مقدم شمردن؛ ۳. نقدناپذیری و پرهیز از گفتگو و آمادگی برای واکنش هیچانی، نه عقلانی در برابر آن نشان دادن؛ ۴. مطلق‌گرایی و نگاه همه یا هیچ به مسائل داشتن؛ ۵. جزم‌گرایی و مسائل عالم را فیصله یافته دانستن؛ ۶. انحصارگرایی و خود را مالک حقیقت دانستن؛ ۷. دشمن تراشی و هر ناموافقی را دشمن قلمداد کردن؛ ۸. خشونت‌گرایی و آمادگی برای مواجهه حل مسائل فکری با اقدام فیزیکی صرف.

سومین مقاله از آن‌اکن‌اچ. گولدمن است که بر کتاب درباره نقد نوئل کارول، نوشته و مصطفی امیری آن را ترجمه کرده و در این مجموعه گنجانده است. سخن اصلی نوئل کارول - نقد هنری، زیباشناس و فیلسوف هنر معاصر که کتاب فلسفه هنر او

را فرهنگستان هنر ترجمه و منتشر کرده - آن است که منتقد باید با توجه به قصد هنرمند یا مؤلف اثر را فهم و ظرایف آن را کشف کند و به مخاطب منتقل سازد و بر اساس قصد مؤلف میزان توفیق اثر را ارزیابی کند. گولدمن به نقد این مبنا می‌پردازد و در مقاله «درباره نقد» بر این نظر است که متن، جدای از قصد مؤلف، خود ظرفیت‌های تفسیری خاصی دارد که منتقد محق است بر اساس آنها اثر را تفسیر کند و درصد کامیابی آن را بررسد.

اسماعیل امینی، در مقاله «ده اصل برای نقد مدرن»، تجربه شاعری خود را به کار می‌گیرد و به زبانی طعن‌آلود به نقد ده اصل در نقادی شعر دست می‌زند و پس از به دست دادن گونه‌شناسی جلسات نقد شعر، شیوه درست نقد شعر را بیان می‌کند. وی معتقد است: طی سال‌های اخیر، به ناحق اصولی در نقد شعر رواج یافته و به کار گرفته شده است که زاده از خود بیگانگی و تصور خطا از دنیای مدرن است. این اصول ده‌گانه عملاً به جای تلاش برای فهم گوهر شعر، در واقع با صدور بخش‌نامه پیشاپیش اشعار را به خوب و بد تقسیم می‌کند. از این منظر، این اصول: ۱. نظریه‌های ادبی را مانند دوره‌های زمین‌شناسی تابع منطق پیدایش و زوال تاریخی می‌داند؛ ۲. مدرنیسم را اتفاقی کیهانی و فراگیر و کشفی بی‌بدیل می‌شمارد؛ ۳. داده‌ها و یافته‌های مدرنیسم در حوزه نقد ادبی، مانند انکار فراروایت، عدم قطعیت و نظریه مرگ مؤلف را، از مسلمات می‌داند؛ ۴. پیشرفت و بقای شعر را در گرو قبول ایمانی این اصول، قلمداد می‌کند؛ ۵. ایدئولوژی را ویرانگر زندگی و شعر ایدئولوژیک را باطل ارزیابی می‌نماید؛ ۶. شعر کلاسیک را ماورایی و غیرواقعی و شعر مدرن را زمینی و بشری اعلام می‌کند؛ ۷. مقصودش از مدرن، همان امروزی و به روز بودن است، در نتیجه بر این باور است که شعر هم باید مدرن باشد؛ ۸. معنویت‌گرایی را نوعی خرافه‌زدگی و زیستن در دوران پیشامدرن می‌داند؛ ۹. در عین انکار فضایل کهن، نظریه‌های مدرن مانند ساختار شکنی و هرمنوتیک را فضایی عام و فراگیر محسوب می‌دارد؛ ۱۰. لازم می‌داند که شعر باید ترجمه‌پذیر و جهانی باشد و در نتیجه، شاعر باید هم‌زمان به ترجمه شعر خود بیندیشد.

امینی پس از مرور انتقادی این اصول، مدعی می‌شود: راه فهم شعر آن است که بکشیم منطق درونی شعر را، فارغ از اصول فوق، درک کنیم و برای این کار خود را جای شاعر گذاشته، از چشم او به شعرش بنگریم.

علی اوجبی، سردبیر کتاب ماه فلسفه و دبیر جشنواره نقد کتاب که کتاب حاضر نیز به کوشش او منتشر شده است، تجارب خود را در مقام سردبیر به کار می‌گیرد تا در مقاله «نقد

فلسفی، فلسفه نقد» دربارهٔ آسیب‌های رایج نقد بنویسد و بایدها و نبایدهای این عرصه را بازگوید. وی نخست به نقدنامه‌هایی اشاره می‌کند که تنها عنوان مطمئن نقد را يدك می‌کشند و عمدتاً در پی نامجویی یا تحقیر نویسندگان و تصفیه حساب شخصی یا گروهی هستند. با اشاره به این قبیل نوشته‌های بی‌ارزش، وی بایسته‌های هفت‌گانه نقد را به تفصیل باز می‌گوید که عبارتند از:

۱. تخصص‌نگری؛ ۲. تعالی‌جویی؛ ۳. راهنمایی؛ ۴. ادب‌زبانی؛ ۵. روشمندی؛ ۶. واقع‌نمایی؛ ۷. تخصص‌مداری.

رعایت این بایسته‌ها به منتقد کمک می‌کند با زبانی پیراسته، روشی مناسب و جزئی‌نگرانه، نه کلی‌گویانه، با هدف اصلاح اثر، و با تسلط بر زمینه بحث دست به نقدی شایسته خواندن و اعتباربخش به نویسنده آن بزند. در برابر، منتقد باید از شش‌آفت نقد دوری گزیند: ۱. نوشتن نقدهای سفارشی و فرمایشی؛ ۲. پرهیز از نقدهای احساسی؛ ۳. دوری از هر گونه پیش‌زمینه احساسی و علمی؛ ۴. دوری از نقد مؤلف به جای متن؛ ۵. دوری از عوامل و مسائل برون‌متنی؛ ۶. پای شخصیت‌ها را برای پوشاندن نقص دانشی و روشی خود به میان نکشیدن.

حسن پارسایی، منتقد، در مقاله «نقد کردن، اثبات یک فعل فلسفی است»، در پی بیان حقیقت نقد و تأکید بر عناصر شناختی و عملی آن بر می‌آید و آن را نوعی کنش فلسفی می‌شمارد. نبود حتی یک عنوان فرعی یا سوتیتر در این مقاله شانزده صفحه‌ای، نه تنها خواندن آن را دشوار می‌کند، بلکه امکان تسلط بر مقصود نوشته را نیز از خواننده می‌گیرد؛ به حدی که گویی نظمی منطقی و ساختاری بر این نوشته حاکم نیست.

در این مجموعه، سخنرانی تفصیلی یافته و بازنوشته جویا جهان‌بخش نام «ناقدان در زمانهٔ عسرت» را به خود گرفته است. اما دست بر قضا وی به سبب نقدهای مکرر چهار بار از سوی جشنواره نقد کتاب برگزیده شده است و احتمالاً چندان هم در زمانهٔ عسرت به سر نبرد. وی با لحنی گله‌مندانه از آسیب‌های حاکم بر فضای اندیشه به خصوص اندیشهٔ دینی نام می‌برد و به طور مشخص دو آسیب عمده را بر می‌شمارد که چونان دو تیغهٔ قیچی، «اندیشه دینی ما را زخم می‌زنند و مجروح می‌کنند». این دو آفت، یکی غلوگرایی یا گزافه‌جویی و دیگری خشوی‌گری است. مقصود از گزافه‌جویی که نمونه‌های آن را در تذکره‌های

عرفانی و گفت و گوهای روزانه فراوان می‌توان یافت، آشکار است؛ اما مراد از خشوی‌گری، حجت‌شمردن چیزی است که حجت نیست و استدلال کردن و چنگ زدن به عناصری است که صلاحیت آن را ندارند؛ همچون چنگ زدن غریب به خاری خشکیده. در حالی که قرآن کریم، ما را از گفتن، پذیرفتن و تن دادن به آنچه بدان آگاهی نداریم، باز می‌دارد، رواج فرهنگ گزافه‌گویانه و خشوی‌گرانه مایهٔ آن شده است تا امروزه در عرصه نشر شاهد آثار سست و ضعیفی باشیم که تاب کمترین نقدی ندارند و دچار بی‌نقدینگی نظری و عقلانی هستند. در چنین فضای مسمومی، باید نگاه بزرگانی چون سید مرتضی و شیخ طوسی را زنده کرد و تکلیف منتقدان آن است که دلیرانه به بازشناسی درست از نادرست و ترویج عقلانیت در عرصه نگارش دست بزنند.

نصرالله حکمت، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، تجارب تلخ خود را از جلسات نقد کتاب، دستمایهٔ «نکاتی در باب نقد کتاب» می‌سازد تا به جای کلی‌گویی، مشخصاً برخی مشکلات این عرصه را بازگوید. از نظر وی، سنت نقد و نقادی، ریشه‌ای کهن در فرهنگ ما داشته، یکی از جلوه‌های آن مباحثه میان طلاب بوده است. آنان با آگاهی به هدف مباحثه - که فهم بهتر مطلب بوده است - با مصاف یکدیگر می‌رفتند و چه بسا در طول مباحثه با هم نزاع می‌کردند؛ با این حال، در پایان بی‌هیچ کدورتی از هم جدا می‌شدند؛ زیرا می‌دانستند در واقع مباحثه، فهم درس و بحث است، نه خصومت‌ورزی بی‌جا. نقد کتاب نیز نوعی مباحثه است که نیازمند پیش‌فرض بالاست. امروزه به دلیل نشر فراوان کتاب و فقر فراوان تراندیشه در آنها، ضرورت نقد آشکارتر می‌گردد. یکی از اهداف نقد در چنین فضایی، کمک به خواننده در شناخت بهتر منابع مورد نیاز خویش است. با این نگاه، «یکی از نشانه‌های کتاب خوب این است که تن به نقد می‌دهد»؛ لذا کتابی که چنین ظرفیتی ندارد، اساساً قابل خواندن نیست؛ به این معنا، نقد کتابی خاص، در واقع گوشه چشمی است به ارزش داشتن آن؛ به همین سبب جلسات نقد کتاب برگزار می‌شود تا این ارزش باز نموده شود؛ لیکن جلسات نقد کتاب نیز، مانند هر عمل اجتماعی دیگر، آدابی دارد که غالباً نادیده گرفته می‌شود و این فرصت که می‌توانست به ارتقای فهم و دریافت حقیقت بینجامد، مایهٔ کدورت‌هایی شده است که حتی نگارنده مقاله را به «توبه» از شرکت در آنها ناگزیر ساخته است. به همین سبب وی جلسات نقد کتاب را به شکل فعلی آن زیان‌بخش می‌داند و با اشاره به پنج مشکل رایج در آنها، خواستار رفع شان می‌شود: ۱. گاه در این

روایات متعددی نقل می‌کند که هر یک درس آموز است.

محمدحسین ساکت، نویسنده‌ای با پیشینه حقوقی و علایق ادبی، در مقاله «بی‌مه‌ری به نگاشته‌های حقوقی» به مقایسه و تحلیل نوشته‌های دو تن از استادان نامور و پرکار معاصر عرصه حقوق دست می‌زند و می‌کوشد سهم هر یک را ادا کند. یکی از این دو، دکتر جعفر لنگرودی است که سابقه حوزوی و مدرسی او بر مطالعات دانشگاهی اش می‌چربد و دیگری امیرناصر کاتوزیان است، که عمدتاً نگاه دانشگاهی دارد و هر چند تحصیلات حوزوی نداشته است، می‌کوشد در تحقیقات خود نگاهی نیز به میراث سنتی فقهی داشته باشد و از آنها بهره بگیرد. از نظر نویسنده، اولین استاد آگاهانه بر این باور است تا میان فقه و حقوق تمایزی روشن ایجاد نکند؛ حال آنکه این دو به‌رغم تشابهات خویش، به دلایل متعدد از یکدیگر متمایز هستند. در مقابل، استاد کاتوزیان نگارش و نگرش فرهنگستانی و روشمندی بیشتری دارد؛ با این حال، این دو توجهی به نوشته‌های دیگران ندارد و دچار «گونه‌ای غرور علمی و هیچ‌انگاشت دیگران» هستند که خلاف شأن و جایگاه علم است. از نظر نویسنده این مقاله، نوشته‌های حقوقی کشور ما چندان مورد بحث و نظر عمومی قرار نمی‌گیرد که یک دلیل عمده آن نثر ناپخته و بی‌توجهی به ظرایف زبانی است؛ به گونه‌ای که بدنویسی در عرصه حقوق، به نوعی هنجار تبدیل شده است. حاصل این روش، آن است که معمولاً در نشست‌های نقد کتاب و نقدهایی که منتشر می‌شود، توجهی به آثار حقوقی منتشر شده نمی‌گردد.

محمود سنجرى-سینا، منتقد، در مقاله «نقد ادبی و ظهور حقیقت»، در پی بازشناسی نقد ادبی بر می‌آید و با به دست دادن تعریفی از آن، شرط نقد درست را جدا شدن از جهان خود و نزدیک شدن به جهان متن ادبی می‌داند.

فرحناز علیزاده، نویسنده و منتقد ادبی، «دریچه‌ای به نقد کلیت یا پیکره‌گرا (ساختارگرایی) از زبان‌شناسی سوسور تا کانونی‌سازی ژنت» می‌گشاید تا مروری به مکتب ساختارگرایی و نحوه تحلیل متون در این مکتب داشته باشد. وی با بیان شیوه اصلی تحلیل متن در این مکتب، برخی از انتقادات اساسی بر آن را نقل می‌کند؛ از جمله آنکه این مکتب محتوا و زمینه فرهنگی اثر را نادیده گرفته، در حد تحلیل ساختار متن باقی می‌ماند. در نتیجه، به اعتقاد تری ایگلتن، تفاوتی میان اثر ادبی درجه یک با درجه سه، نمی‌بیند؛ در عین حال، این مکتب زمینه‌ساز مطالعات بعدی در عرصه فهم متون شده است و از این جهت نباید اهمیت آن را نادیده انگاشت.

جلسات به جای تحلیل و نقد کتاب، صرفاً نویسنده آن تجلیل می‌شود؛ ۲. منتقدان گاه کتاب را ناخوانده و صرفاً با توری گذرا، بررسی می‌کنند و در نتیجه این جلسات به نوعی آیین تبدیل شده، در آنها نکات نامرتب پیش کشیده می‌شود؛ ۳. در مواردی «نقدکنندگان، کتاب را - خوانده یا نخوانده - کنار می‌گذارند و با نویسنده تصفیه حساب می‌کنند»؛ ۴. گاه منتقدان با تسلط بر محتوای کتاب، دست به نقدی منصفانه می‌زنند؛ با این همه نویسنده سخت می‌رنجد و کار به ناراحتی می‌کشد؛ ۵. در مواردی، منتقدان کتاب وظیفه خود را فراموش می‌کنند و به جای نقد کتاب، یقه یکدیگر را گرفته، به نقد هم روی می‌آورند.

اگر کسی گزارش جلسات نقد کتاب را در عرصه فلسفه دنبال کند، چه بسا بهتر متوجه مرجع اشارات نویسنده این مقاله شود.

غلامرضا ذکیانی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، در مقاله «مبانی دینی نقد (پذیری)» به تحلیل مبانی پیشینی نقد دست می‌زند و میان دو نوع نقد حق محور و شخص محور تمییز می‌نهد. در نقد حق محور، خوشایند و بدآیند شخصی نقشی ندارد و منتقد تابع حق است؛ هر جا که باشد. به همین سبب چنین نقد و منتقدی از مطلق‌گرایی که مشخصاً آفت نقد شخص محور است، دور است. قرآن کریم به دو شکل ایجابی و سلبی ما را به فهم و درک حق محورانه فرا می‌خواند. در شکل ایجابی به ما تعلیم می‌دهد هر سخنی را متأملانه بشنویم و سپس داوری کنیم. در شکل سلبی، قرآن موانع فهم حق محور را بیان می‌کند. نویسنده با الهام از مرحوم مطهری، پیروی از گمان، تقلید از گذشتگان، پیروی از بزرگان و پیروی از هوای نفس را موانع اصلی فهم حق محورانه معرفی می‌کند.

لازمه حق محوری در نقد، آن است که از مطلق‌گرایی پرهیزیم و خوبی را در هر جا که بود، ببینیم و نقص را در هر کس که بود، مشاهده کنیم. این نگرش به منتقد یاری می‌دهد تا هم در نقادی خود منصف باشد و هم خود را آماده نقد شدن از سوی دیگران بداند؛ نه آنکه نقد را مانند مرگ، حق بداند، اما تنها برای همسایه. نویسنده برای اثبات این نکات، آیات و

تحقیرآمیز را از شرایط اصلی نقد درست می‌شمارد. ارجاعات مستند و متعدد و منابع متنوع و متناسب، از امتیازات این مقاله بلند به شمار می‌رود.

رضا محمدزاده، عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق، در «ملاحظات و پیشنهاداتی پیرامون نقد و داوری»، نخست طی هفت محور به اوضاع نابسامان نقد در کشور ما اشاره می‌کند؛ مانند آنکه منتقدان وحدت رویه ندارند یا آنکه ظرفیت نقدپذیری در کشور پایین است. سپس پیشنهادهای خود را در دو بخش: «پیشنهادهای بنیادی» و «پیشنهادهای غیربنیادی» باز می‌گوید. در بخش نخست، دوازده پیشنهاد می‌دهد؛ از جمله «تدوین قوانین و اصول اساسی نقد و مصوب نمودن آن» و در بخش غیربنیادی خواستار «سفارشی سازی نقد» می‌شود؛ یعنی «با توجه به نوع اثر و ویژگی های آن باید نقد مطلوب را به نقاد سفارش داد». با به دست دادن پیشنهادهایی از این دست که عمدتاً مبتنی بر نگرشی آمرانه به فرایند تولید و نشر نقد است، نوشته پایان می‌یابد.

مریم مشرف، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی، در «نقد ساختاری» به تشریح ماهیت و مبانی نقد ساختارگرایانه می‌پردازد و با اعمال آن بر چند نمونه نثر و شعر فارسی، کاربرد آن را نشان می‌دهد. در این نقد، منتقد به کلیت اثر به مثابه یک ساختار عطف توجه می‌کند و می‌کوشد فارغ از محتوا و مضمون متن یا نیت مؤلف و یا زمینه های اجتماعی پیدایش اثر، ساختار درونی آن را کشف و شاکله اش را بیان کند.

انسیه موسویان، کارشناس ادبیات کودک، در مقاله «کودک و نوجوان، مشارکت در نقد ادبی»، اهمیت گسترش نقد ادبیات کودک را محور کار خود قرار می‌دهد و از این نقطه می‌آغازد که هرچند نقد آثار مختلف ماهیتاً یکسان است، آثار ادبی کودک را باید از منظری «کودک‌گرا» بررسی و نقد کرد و منتقد باید بیاموزد تا به گفته پیترو هانت، «خوانشی کودک‌وارانه» از متن داشته باشد و سپس به نقد اثر بپردازد. از این رو، لازم است منتقد هنگام ارزیابی آثار ادبی کودک، به این نکته توجه داشته باشد؛ افزون بر آن، اساساً کودکان خود انسان‌هایی منتقد و اندیشمندانی هستند که قدرت فهم و تحلیل متن را دارند. نویسنده این ادعا را با آوردن مثال‌هایی از نقد شعر از سوی چند کودک، مدلل می‌سازد؛ با این همه، تقویت این مهارت، نیازمند مشارکت نهادهای آموزشی مانند آموزش و پرورش، صدا و سیما، ناشران کودک و نوجوان، و مهم‌تر از همه همکاری والدین است.

حامد هاتف، منتقد، در مقاله «درنگی بر ابزارهای نقد شعر فارسی» در پی به دست دادن روشی برای فهم و نقد و ارزیابی شعر فارسی است. شناخت شعر خوب نیازمند معیارهایی مناسب

علیرضا فولادی، استادیار دانشگاه کاشان، در مقاله «نقد در موقعیت پست مدرن» در پی «نوعی اعتراف‌گیری از پست مدرنیسم» بر می‌آید. برای این کار، پس از به دست دادن چند تعریف از نقد، آنها را در دو گروه کلی می‌گنجاند: تعاریف کلاسیک که طبق آنها منتقد، با نگاهی تجویزی و با محور قرار دادن مؤلف به داوری درباره اثر می‌پردازد. دیگری تعاریف مدرن است که بر اساس آنها منتقد فارغ از مؤلف، متن محورانه، به جای تجویز، به تحلیل متن روی می‌آورد و کاری به عوامل برون‌متنی ندارد. در برابر این دو نگاه مسلط، نگرش پست مدرن با اصولی چون نفی مرکزیت، خواننده‌محوری، و تکثر معنا، نقد را در واقع نوعی تأویل می‌داند و بر آن است که این خواننده است که به گونه‌ای فعال در پی فهم بر می‌آید و به تعبیر دقیق‌تر به آفریدن یا بازآفرینی متن دست می‌زند. این نگرش، هرچند به ظاهر منکر مرکزیت است، لیکن این مرکز‌ستیزی، خود به اصلی تبدیل می‌شود که در واقع مرکز هر نوع نقد پست مدرن به شمار می‌رود.

مهدی کمپانی زارع، پژوهشگر حوزه عرفان و ادبیات، در مقاله «مقام و مختصات نقد در تاریخ فرهنگ اسلامی» به واکاوی مبانی نظری نقد و جایگاه آن در عصر طلایی فرهنگ اسلامی روی می‌آورد و می‌کوشد تصویری از عالمان و کنش‌نقدی آنان به دست دهد. عالمان مسلمان با الهام از آموزه های قرآنی، درباره درست شنیدن و درست داوری کردن، فرهنگی پی ریختند که برکات آن هنوز زبانزد خاص و عام است. بخشی از این فرهنگ به نقد آرا و افکار رایج اختصاص داشت و این نقادی عمدتاً در پنج شکل خود را نشان می‌داد: ردیه‌نویسی، شرح انتقادی، حاشیه‌نویسی، مناظره، و مراسله. شرح فخر رازی بر اشارات بوعلی را می‌توان یکی از شروح انتقادی درخشان دانست، تا آن‌جا که آن را «جرح» شمردند، نه «شرح» و کسی چون خواجه نصیرالدین طوسی را به پاسخگویی برانگیخت. نویسنده پس از به دست دادن نمونه‌های مختلفی از این نگرش انتقادی، به «بایسته‌ها و نبایسته‌های مقام نقد» می‌پردازد و داشتن ذهنیت سالم، نه پیش‌داوری منفی، تسلط بر زمینه دانشی مورد نقد، پرهیز از مغالطات رایج همچون خلط بین انگیزه و انگیزه‌خسته و مغالطه منشأ، دوری از زبان ناپیراسته و بدتر از آن

است که این معیارها خود از خواندن شعرهای خوب به دست می‌آید و این جا دوری حاصل می‌شود که، خروج از آن اگر نگوییم ناشدنی، دست کم دشوار است؛ با این همه از نظر نویسنده، می‌توان به یاری معیارهایی که از نقد نو به دست آمده است، به ارزیابی سره از ناسره شعر فارسی دست زد.

### سنجش میان دفتر اول و دوم

دفتر دوم عیار نقد، درست یکسال بعد از نشر دفتر اول آن در آبان ماه سال گذشته،<sup>۲</sup> منتشر می‌شود. نگارنده این سطور گزارشی از آن دفتر منتشر کرد<sup>۳</sup> و گویا خود را مکلف دیده است که این کار را با دفتر دوم تکرار کند؛ به همین سبب پس از گزارش فوق‌بد ندید که این دو دفتر را از جهاتی با یکدیگر بسنجد تا از این طریق بتواند سرنخ‌هایی برای شناخت فضای نقد کتاب در کشورمان به دست دهد. این دو دفتر را از نظر حجم، ارائه، ارائه‌دهنده و محتوا می‌توان در محورهای زیر با هم سنجید.

یک. حجم دفتر دوم تقریباً یک سوم کمتر از دفتر اول است و از این جهت، قطعاً از دفتر پیشین «کم‌برگ‌تر» است؛ اما از این واقعیت نباید نتیجه گرفت که از آن نیز کم‌بارتر است؛ در واقع به نظر می‌رسد به دلایل بعدی از دفتر پیشین پربارتر باشد.

دو. پنج نوشته ارائه شده در دفتر اول، در اصل سخنرانی‌هایی بوده است که در جشنواره‌های نقد کتاب ارائه و سپس مکتوب شده است. خصلت شفاهی بودن، مانند نداشتن منابع و مستندات، همچنان در این نوشته‌ها موجود است؛ اما در دفتر دوم، ظاهراً همه نوشته‌ها در اصل تألیفی بوده است و دیگر از سخنرانی‌های آماده که معمولاً کلی‌گویی است، استفاده نشده. البته نوشته آقای جهانبخش در این دفتر نیز در اصل سخنرانی‌وی در جشنواره سال گذشته بوده است، اما ایشان همت کرده و آن را به شکل مکتوب درآورده و با ارائه مستندات و منابع غنی، آن را خواندنی و ماندنی کرده است.

تألیفی بودن مقالات و در نتیجه کاهش حجم این دفتر، می‌تواند نشان دهد که در کشور ما هنگامی که از فرهنگ شفاهی و گفتاری که غالباً در آن متخصص هستیم، به سوی فضای نوشتاری که مستلزم دقت و استناد مناسب‌تر و بیشتر است، پیش می‌رویم، پویندگان این مسیر کمتر و راه‌شان دشوارتر می‌گردد.

سه. در دفتر اول، از میان ۲۱ پدیدآورنده، تنها شاهد حضور دو خانم هستیم؛ در حالی که در دفتر دوم، از هجده پدیدآورنده، سه خانم حضور دارند که یکی از آنان، فرحناز علیزاده، در دفتر اول نیز نام خود را بر جای گذاشته و گویی در پی آن است تا در این حوزه حضور خویش را ثبت کند؛ به عبارت دیگر، نویسندگان زن در دفتر اول، یک دهم نویسندگان مرد بودند؛ حال آنکه در این دفتر نسبت آنان به یک ششم افزایش یافته است. آیا باید این را نشانه افزایش حضور بانوان در عرصه نقد کتاب گرفت؟

همچنین در دفتر اول، شاهد حضور پرننگ‌تر پیران این عرصه هستیم؛ حال آنکه در دفتر دوم، گویی دور به دست جوان‌ترها افتاده است که می‌توان از آن تفسیرهای مختلفی به دست داد.

چهار. از نظر محتوایی، اشاره به نقد آثار ادبی کودک، از مباحث تازه این دفتر به شمار می‌رود؛ با این حال گویی تفاوت محتوایی چندانی در این دو دفتر به چشم نمی‌خورد. در کنار برخی مباحث نظری و معرفی مکاتبی چون ساختارگرایی و کاربرد آن در نقد ادبی، شاهد نکات کلی و در عین حال درست در عرصه نقد هستیم. نکاتی که بارها شنیده و خوانده‌ایم؛ مانند ضرورت پرهیز از حب و بغض شخصی در نقد و استفاده از زبان درست و تخصص داشتن در نقد. آیا تکرار آنها به این معناست که همچنان اسیر این آفات هستیم و نتوانسته‌ایم از این مرحله بگذریم؟ امید که چنین نباشد. احتمالاً وقت آن رسیده است که به تدریج از این مباحث کلی و در عین حال خوشایند و آسان‌یاب فاصله بگیریم و بر مسائلی خردتر و فنی‌تر متمرکز شویم و اندیشه‌ورزی کنیم تا از این عرصه و فضایی که در اختیارمان نهاده شده است، بهتر بهره ببریم و بهره‌برسانیم. یک استثنا قابل توجه، مقاله «بی‌مهری به نگاشته‌های حقوقی» است که نویسنده در آن به روشنی به مقایسه و تحلیل - البته کلی - آثار دو نویسنده پرکار دست برده است.

دیگر وقت آن است که به جای سخنوری درباره «ربیع و اطلال و دمن» و بازگویی گفته‌ها، سخنی نو بگوییم که «نورا حلاوتی است دگر».

۲. عیار نقد: مجموعه مقالاتی در حوزه مبانی نظری نقد؛ به قلم گروهی از نویسندگان، به کوشش علی اوجبی؛ تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۸، ۳۶۰ صفحه.

۳. سیدحسین اسلامی؛ «عیار نقد چند است؟»؛ آینده پژوهش، ش ۱۲۰، بهمن و اسفند ۱۳۸۸.